

واپسین نامه‌ها

۱



شانزدهم دسامبر سال ۱۹۲۲ بیماری ولادیمیر ایلیچ لنین سخت شدت یافت؛ روزهای پس از آن، وضع تندرستی ولادیمیر ایلیچ بحرانی‌تر شد و دست راست و پای راستش از حرکت باز ماند. لنین به خطر بیماریش بخوبی آگاه بود و با درک اینکه شاید پس از چند روز دیگر بکسره از کار بازماند، بر آن شد که یادداشت‌هایی را دیکته کند و در آنها اندیشه و دیدگاه‌هایی را که برای راه‌های بنیاد و برپایی سوسیالیسم در روسیه و درباره‌ی حزب و تدبیرهایی برای تحکیم آن و پیرامون آینده‌ی جنبش انقلابی جهانی «بسیار پراهمیت» می‌دانست، بازگوید.

روز ۲۳ دسامبر، لنین از پزشکان خواست تا به او اجازه دهند تنها پنج دقیقه مطلبی را به تندنویس دیکته کند، زیرا بنا به گفته‌ی ولادیمیر ایلیچ «مسأله‌ای او را آزار می‌دهد و از آن می‌هراسد که نتواند بخوابد». لنین پس از موافقت پزشکان، م. آ. والودی چه‌و را فراخواند و نخستین بخش از «نامه به کنگره» را دیکته کرد. روز دیگر، ولادیمیر ایلیچ ابراز علاقه کرد که دیکته کردن را ادامه دهد و بنا به گفته‌ی م. آ. اولیانوا



(ماریا اولیانوا، خواهر لنین. م.م.) در پاسخ به مخالفت پزشکان با اتمام حجت گفت، «یا به من اجازه خواهید داد که هر روز برای مدت زمانی کوتاه «یاداشتهای» خود را دیکته کنم. با اینکه یکسره از درمان سر باز می‌زنم. در پی پافشاری لنین، پذیرفته شد که هر روز ۵ - ۱۰ دقیقه آنچه را که می‌خواست دیکته کند. پس از آن رفته رفته حال لنین روبه بهبود نهاد و به او اجازه داده شد هر روز ۳۰ - ۴۰ دقیقه به کار ادامه دهد. لنین که از نگاه جسمی سخت بیمار بود، روشنی اندیشه، نیروی شگفت‌آور اراده و خوشبینی خود را همچنان نگاه داشته بود. ولادیمیر ایلیچ تا ۶ مارس، هنگامی که وضع تندرستی‌اش دوباره سخت بحرانی شد، به کار جسمی می‌پرداخت، یادداشتهای خود را دیکته می‌کرد و برای دوازدهمین کنگره حزب کمونیست (بلشویک) روسیه آماده می‌شد. در این هنگام، چند یادداشت بزرگ و پنج مقاله دیکته کرد. لنین روزهای ۲۴ - ۲۵ و ۲۶ دسامبر سال ۱۹۲۲ به کار دیکته کردن «نامه به کنگره» به م. ا. والودی‌چف و ن. ا. فوتیووا ادامه داد. از ۲۷ تا ۲۹ دسامبر، نامه «درباره واگذاری وظایف قانون‌گذاری به برنامه‌ریزی دولتی» دیکته شد. روز ۲۹ دسامبر، لنین متن نامه «پیرامون افزایش شمار اعضای کمیته مرکزی» و ۳۰-۳۱ دسامبر سال ۱۹۲۲ نامه «مربوط به مسأله ملیتها یا درباره «خودمختاری» و ۴ ژانویه ۱۹۲۳

بخش افزوده دوم «نامه به کنگره» را دیکته کرد.

نامه‌های مربوط به مسائل درونی حزب که لنین آنها را دیکته کرده بود، در آن هنگام چاپ نشدند. در دسامبر سال ۱۹۲۷ پانزدهمین کنگره حزب کمونیست (بلشویک) شوروی تصویب کرد که «نامه به کنگره» در تندنویسی کنگره نوشته شود و این یادداشتهای و دیگر نامه‌های لنین درباره مسائل درونی حزب در مجموعه‌های آثار لنین چاپ گردد. بخش دوم این تصمیم کنگره پانزدهم حزب، اجرا نگردید: نامه‌های لنین درباره مسائل درونی حزب در مجموعه‌های آثار لنین و در هیچ نشریه دیگری چاپ نشد. در سال ۱۹۵۶ پیرو تصمیم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، این نامه‌ها به آگاهی بیست و دومین کنگره حزب رسید و سپس برای سازمانهای حزبی و انتشار همگانی فرستاده شد و نیز درسی و ششمین جلد چاپ چهارم آثار لنین و چهل و پنجمین جلد مجموعه آثار لنین درآمد.

مترجم، «واپسین نامه‌ها» ی. و. ای. لنین را از متن جلد سوم برگزیده آثار لنین که در سال ۱۹۶۹ آن را انستیتوی مارکسیسم-لنینیسم وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در مسکو چاپ کرده، به فارسی گردانده و همه پانوشتها نیز از همانجاست.

نامه به کنگره^۱

می خواستم توصیه کنم که در این کنگره برخی دگرگونیها در ساخت سیاسی مآپدید آید.

۱. «نامه به کنگره» فراگیرنده نوشته‌هایسی است که و. ای. لنین ۲۳، ۲۴، ۲۵ و ۲۶ دسامبر دیکته کرده است. ۲۹ دسامبر ۱۹۲۲ («در باره افزایش شماره اعضای کمیته مرکزی») و ۴ ژانویه ۱۹۲۳ (افزوده ای برنامه مورخ ۲۴ دسامبر ۱۹۲۲) دیکته شده است. بخش نخست «نامه به کنگره» (نوشته ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲) همان روز برای ای. و. استالین فرستاده شد. پیشنهاد لنین در این نامه که در مقاله‌های بعدی اوبسط یافت، شالوده قطعنامه‌ای را پدید آورد که کمیته مرکزی حزب برای دوازدهمین کنگره درباره مسأله سازمانی تهیه کرد.

در باره نوشته‌های ۲۴-۲۵ دسامبر ۱۹۲۲ و ۴ ژانویه ۱۹۲۳ که در آن از ویژگیهای فردی برخی اعضای کمیته مرکزی آمده است، یادآوری این نکته ضروری است که این نوشته‌ها را ن. ک. کروپسکایا بنا به خواست لنین پس از مرگ ولادیمیر ایلییچ لنین، روز ۱۸ مه ۱۹۲۴ چند روز پیش از گشایش سیزدهمین کنگره حزب کمونیست (بلشویک) روسیه به کمیته مرکزی داد. کروپسکایا در واسپاری این اسناد چنین نوشته بود:

«من، نوشته‌هایی را که ولادیمیر ایلییچ از ۲۳ دسامبر تا ۲۳ ژانویه در بستر بیماری دیکته کرده بود - سیزده نوشته - واسپردم، نوشته‌ای که درباره مسأله ملی است (در این دم در دست ماریا ایلیی نیچناست) در میان این نوشته‌ها نیست.

برخی از این نوشته‌ها چاپ هم شده‌اند و در میان آنها نوشته‌های ۲۴-۲۵ دسامبر ۱۹۲۲ و ۴ ژانویه ۱۹۲۳ - فراگیرنده ویژگیهای برخی اعضای کمیته مرکزی - هستند. ولادیمیر ایلییچ سخت خواستار آن شده بود که پس از مرگش نوشته‌های او به آگاهی اعضای کنگره حزب برسد.

« ن. کروپسکایا »

←

می خواهم اندیشه‌هایی را که پراهمیت تر می شمارم، با شما در میان نهم.

پیش از همه پیشنهاد می کنم که شمار اعضای کمیته مرکزی به دهها یا حتی به صدتن افزایش یابد. بر آنم، که اگر سیر حوادث یکسره برای ما مساعد نباشد (و مانمی توانم بر این امید بندیم) -، و اگر به چنین اصلاحاتی دست نیازیم، مخاطراتی بزرگ کمیته مرکزی ما را تهدید خواهد کرد.

دیگر اینکه می اندیشم، پیشنهاد کنم که کنگره توجه کند و در شرایط ویژه‌ای برای تصمیمات اداره برنامه ریزی دولتی جنبه‌ای قاتونی قائل شود و در این مورد تا اندازه‌ای معین و با شرایطی معین از رفیق تر تسکی استقبال کند.

در باره ماده نخست، یعنی درباره افزایش شمار اعضای کمیته مرکزی باید بگویم که به پندار من، چنین تدبیری هم برای بالا بردن اعتبار کمیته مرکزی و هم برای کار جدی درباره

→ پلنوم کمیته مرکزی در روز ۲۱ مه ۱۹۲۴ پس از شنیدن گزارش کمیسیون دریافت نامه‌های و. ای. لنین چنین تصویب کرد: «بنا به خواست ولادیمیر ایلییچ نامه‌هایی که خوانده شد در کنگره میان نمایندگان توزیع و مقرر گردید که این اسناد برای تکثیر نیست و کار توزیع را اعضاء کمیسیون دریافت نامه‌های ایلییچ انجام خواهند داد.

پیرو این تصویبنامه و بنا بر تصمیم هیأت رئیسه سیزدهمین کنگره حزب، نامه‌های لنین به کنگره، میان نمایندگان توزیع گردید.

بهبود دستگاه ما و هم برای پیشگیری از آنکه بر خوردهای بخشهای کوچکی از کمیته مرکزی نتواند اهمیتی بسیار بزرگ برای همه سرنوشت حزب داشته باشد، ضروری است.

فکر می کنم حزب ما این حق را دارد که از طبقه کارگر ۵۰-۱۰۰ عضو کمیته مرکزی بخواهد و می تواند آنچه را که می خواهد بی آنکه فشاری بیش از اندازه بر طبقه کارگر باشد، بدست آورد.

چنین اصلاحی، براستواری حزب ما بسیار خواهد افزود و مبارزه حزب را در میان دولتهایی که دشمن هستند، مبارزه ای که به پندار من می تواند و باید در سالهای آینده نزدیک سخت افزایش یابد؛ آسانتر خواهد کرد. می اندیشم که در پرتو چنین تدبیری، حزب ما بی اندازه استوارتر گردد.

۲۳ دسامبر ۱۹۲۲.

م. و. نوشته است.

لنین

۲

ادامه یادداشت.

۲۴ دسامبر ۱۹۲۲.

مراد از استواری کمیته مرکزی که در بالا از آن سخن گفتم، تدبیرهایی است علیه انشعاب؛ چرا که در کل، چنین تدبیرهایی می توان اتخاذ کرد. زیرا بدیهی است هنگامی که

یکی از اعضای گارد سفید در «روسکایامیسل»^۲ (گمان کنم که س. س. الدنبرگ) نخست، در مورد بازی آنها علیه روسیه شوروی به انشعاب حزب ما چشم امید دوخته بود و دوم آنکه امید به این انشعاب را به جدی ترین اختلاف نظرها در حزب وابسته کرده بود، ذیحق بوده است.

حزب ما، به دو طبقه تکیه دارد و از اینرو اگر میان این دو طبقه نتواند تفاهم پدید آید، ناستواری آن ممکن و سقوط آن حتمی است. در این مورد اتخاذ این و یا آن تدبیر و در اساس، بحث درباره استواری کمیته مرکزی ما بیهوده است. در این باره هیچ تدبیری برای پیشگیری از انشعاب، کارا نخواهد بود. اما امیدوارم که این آینده ای باشد بسیار دور و رخدادی باشد بسیار نامحتمل که درباره آن نیازی به سخن هم نباشد.

استواری را، تضمینی در برابر انشعاب در آینده ای نزدیک به دیده دارم و می خواهم در اینجا دیدگاههایی که یکسره درباره ویژگیهایی فردی است در میان گذارم.

فکر می کنم از این دیدگاه، اساس درمسأله استواری، اعضای کمیته مرکزی چون استالین و تروتسکی باشند. به پندار من، مناسبات میان اینان فراگیرنده نیمی از خطر آن انشعابی است که می توان از آن دوری جست، و در ضمن من بر آنم، که

۲. مجله «روسکایامیسل» در سال ۱۹۲۲ در پراگ به سردبیری پ. ب. استرووه منتشر می شد.

افزایش شمار اعضای کمیته مرکزی تا پنجاه، ناصد نفر می تواند به دوری جستن از چنین انشعابی خدمت کند.

رفیق استالین پس از آنکه دبیر کل شد، قدرتی بیش از توان دردست خویش متمرکز کرد و من اطمینان ندارم که وی همواره بتواند با احتیاط این قدرت را به کاربرد. از سویی دیگر رفیق ترسکی، چنان که مبارزه اش علیه کمیته مرکزی در وابستگی به مسأله کمیسیریهای ملی نمودار ساخت، برخورداریش تنها از استعداد های برجسته نیست. می توان گفت که شخص او پر استعدادترین عضو در کمیته مرکزی کنونی است، اما بیش از اندازه خود رای است و بیش از اندازه به جنبه ناب اداری کارها می پردازد.

این دو ویژگی دو پیشوای برجسته کمیته مرکزی کنونی، می تواند کار رابی میانجی به انشعاب بکشاند و اگر حزب ما برای پیشگیری از آن تدبیری نیندیشد، انشعاب می تواند ناگهانی باشد.

من ویژگیهای دیگر اعضای کمیته مرکزی را بنا بر خصوصیات شخصی آنها نمی آورم. تنها یادآور می شوم که واقعه ماه اکتبر زینوویف و کامینیف^۳، بدیهی است، که

۳. اشاره به رفتار تسلیم طلبانه گ. ی. زینوویف و ل. ب. کامینیف در جلسات کمیته مرکزی در روزهای ۱۵ (۲۳) و ۱۶ (۲۹) اکتبر سال ۱۹۱۷ و هنگامی است که این دوتن علیه قطعنامه لنینی درباره تدارک بی درنگ برای قیام مسلحانه، سخنرانی

تصادفی نبوده اما آن را نیز چون غیر بلشویکی بودن ترسکی نمی توان چندان گناه شخصی آنان دانست.

از میان اعضای جوان کمیته مرکزی می خواهم سخنی چند درباره بوخارین و پیاتاکف بگویم. چنین می نماید که اینان (در میان جوانترین نیروها) برجسته ترین نیروها هستند و در باره اینان باید چنین بدیده داشت: بوخارین نه تنها پر ارزش ترین و بزرگترین ثور یسین حزب، بلکه همچنین براستی محبوب همه حزب است. اما، دیدگاههای ثوریک او را با تردیدی بسیار می توان یکسره با مارکسیسم تعمیم داد. زیرا در این دیدگاهها اسکولاستیسم نهفته است (او هیچگاه دیالکتیک را فرانگرفت و فکر می کنم که هیچگاه آن را یکسره درک نیز نکرده باشد).

۲۵ دسامبر. اما، پیاتاکف سردی است بی شک با اراده ای برجسته و استعدادی برجسته، ولی چنان به جنبه اداری

→ کردند و رای دادند. پس از اینکه بنا اینان سخت مخالفت شد، کامینیف، از نام خود و از نام زینوویف در روزنامه منشویکی «نووا یازیزن» درباره تدارک بلشویکها برای قیام مقاله ای نوشت و یادآور شد که این دوتن، قیام را ماجراجویی می شمارند. اینان از این رهگذر نقشه های حزب، یعنی تصمیم کمیته مرکزی را درباره سازمان دادن به قیام در آینده نزدیک، در اختیار کرنسکی گذاشتند. و ای. لنین در «نامه به اعضای حزب بلشویک و در «نامه به کمیته مرکزی حزب سوسیال دموکرات کارگری (بلشویک) روسیه» این کار را نکوهش کرد، آن را کارشکنی بی سابقه نامید و خواستار اخراج کامینیف و زینوویف از حزب گردید.

و اداره کارها توجه می کند که نمی شود به او درمسأله سیاسی جدی، امیدوار بود.

بدیهی است که هم این و هم آن یادآوری من برای امروز است و امیدوارم که این دو کارمند برجسته و وفادار، مورد نیابند بر دانشنیهای خود بیفزایند و یکسونگری خود را تغییر دهند.

۲۵ دسامبر ۱۹۲۲

نوشته م. و.

لنین

افزوده‌ای بر نامه ۲۴ دسامبر ۱۹۲۲

استالین بیش از اندازه خشن است و این کمبودی که در میان ما و در مناسبات میان ما کمونیستها یکسره تحمل شدنی است، در مقام دبیر کلی تحمل ناپذیر می گردد. از این رو به رفق پیشنهاد می کنم که در اندیشه راه بر کنار کردن استالین از این مقام برآیند و در این مقام فردی دیگر را بگمارند که از هر نظر با رفیق استالین يك تفاوت داشته باشد و آنهم اینکه بردبارتر، سخن پذیرتر و مؤدب تر باشد، بیشتر به رفق توجه و کمتر بدخلقی کند و جز اینها. اما فکر می کنم که از دیدگاه پیشگیری از انشعاب و از دیدگاه آنچه که در بالا درباره مناسبات متقابل استالین و ترتسکی نوشته‌ام، اینها خرده‌های ناچیزی نیستند و یا خرده‌هایی هستند که می توانند اهمیتی

ل. ف. نوشته است.

۴ ژانویه ۱۹۲۳

لنین

ادامه یادداشتها.

۲۶ دسامبر ۱۹۲۲

به گمان من. افزایش شمار اعضای کمیته مرکزی تا پنجاه و یا حتی ناصد نفر باید هدفهای دوگانه یا سه گانه داشته باشد: هر چه شمار اعضای کمیته مرکزی بیشتر باشد، آموزش کار در کمیته مرکزی نیز بیشتر و خطر انشعاب در برابر گونه‌ای بی احتیاطی کمتر خواهد شد. کشانیدن بسیاری از کارگران به کمیته مرکزی، به کارگران در بهبود دستگاه ما که بسیار بد است، یاری خواهد کرد. این دستگاه در واقع مرده ریگی است که از رژیم پیشین به ما رسیده است و دگرگون کردن آن در زمانی کوتاه، بویژه هنگام جنگ، هنگام قحطی و جز اینها یکسره ناممکن بوده است. از این رو به خرده گیرانی که با تمسخر و یا از روی بدخواهی انگشت بر کمبودهای دستگاه ما می گذارند، می توان به آرامی پاسخ داد که آنان به هیچ روی شرایط انقلاب کنونی را درک نمی کنند. در طول پنج سال، بویژه در شرایطی که انقلاب در آن شرایط انجام گرفت، دگرگون ساختن دستگاه به هیچ روی ممکن نیست. همین بسنده است که مادر پنج سال دولتی طراز نوین پدید آورده ایم که در آن کارگران در پیشاپیش دهقانان، رویاروی بسورژوازی می ایستند و این، در شرایط حال و روز دشمنانه بین المللی، کاری است بس سترگ اما، این درک نباید به هیچ روی این

نکته را از ما بیوشاند، که مادر واقع دستگاه کهنه را از تزار و از بورژوازی گرفته ایم و اینکه اکنون با فرارسیدن صلح و تأمین حداقل نیازها در قبال قحطی، همه کارها می بایست به سوی بهبود دستگاه باشد.

من چشم انداز کار را بدین گونه می بینم که دهها کارگری که به ترکیب کمیته مرکزی در می آیند، می توانند بهتر از هر کس دیگر به بازرسی، بهبود و بازسازی دستگاه ما بپردازند. با دسی کادگری-دهقانی که در آغاز این وظیفه را بر عهده داشت، چنانکه روشن گردید، نتوانست از عهده انجام آن برآید و باید در شرایطی معین تنها چون «تابع» و یاری-دهنده این اعضای کمیته مرکزی، از آن بهره گیری شود. به پندار من، کارگرانی که به ترکیب کمیته مرکزی در می آیند، می بایست، بیشترشان از آن کارگرانی نباشند که زمانی دراز در خدمت دستگاههای شوروی بوده اند (در این بخش نامه من، در همه جا مراد از کارگران، دهقانان نیز هستند)، زیرا این کارگران دارای سنتها و اعتقادات معینی شده اند، که می بایست با آن مبارزه کرد.

در میان کارگران عضو کمیته مرکزی، می بایست بیشتر کارگرانی باشند که از قشر کارگرانی که طی پنج سال در شمار کارمندان شوروی در آمده اند پایین تر و به آن کارگران و دهقانان عادی که در ضمن در زمره بهره کشان بی میانجی یا

غیر مستقیم نیستند، نزدیکتر باشند. فکر می کنم چنین کارگرانی با حضور در همه جلسات کمیته مرکزی، در همه جلسات پولیت بورو^۴ و خواندن همه اسناد کمیته مرکزی می توانند کادر هواداران و فادار نظام شوروی باشند که قادرند، نخست اینکه به خود کمیته مرکزی استواری بخشند و دوم اینکه بتوانند برآستی برای نوسازی و بهبود دستگاه کار کنند.

برای نخستین بار در سال ۱۹۵۶ در مجله «کمونیست» ش. ۹ چاپ شده است. ل. ف. نوشته است. ۲۶ دسامبر ۱۹۲۲.

از روی متن آثار و. ای. لنین،

چاپ پنجم، ج ۴۵، ص. ۲۴۲ - ۲۴۷ چاپ می شود.

۴

درباره واگذاری وظایف قانونگزاری

به برنامه ریزی دولتی^۵

به گمانم این اندیشه را دیری است که رفیق تر تسکی در میان نهاده است. من با آن مخالفت کردم، زیرا بر آن بودم

۴. دفتر سیاسی. - م.

۵. نامه «درباره واگذاری وظایف قانونگزاری به برنامه ریزی دولتی» را ن. ک. کروپسکایا در آغاز ژوئن سال ۱۹۲۳ به کمیته مرکزی داد. ۱۴ ژوئن دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه تصویب کرد که «یادداشت رفیق لنین درباره برنامه ریزی دولتی برای آگاهی اعضا و کاندیدهای عضویت در کمیته مرکزی فرستاده شود». راهنمایهای لنین در قطعنامه سیزدهمین کنفرانس حزب کمونیست (بلشویک) روسیه «درباره وظایف نوبتی سیاست اقتصادی» (بخش ۸ «درباره ضرورت تقویت برنامه ریزی»)، باز تابیده است.

که در سیستم ادارات قانونگزاری ما، ناهمخوانی اساسی، همین کار خواهد بود. اما پس از بررسی دقیق، دریافتم که در اینجا اندیشه سالمی هست که همانا: برنامه ریزی دولتی با آنکه مجموعه‌ای از افراد آگاه، کارشناسان و نمایندگان علم و تکنیک و دارای بیشترین اطلاعات برای داوری درست درباره کارهاست، تا اندازه‌ای از ادارات قانونگزاری برکنار است.

ناگفته نماند که تاکنون از این دیدگاه پیروی می‌کردیم که برنامه ریزی دولتی می‌بایست مطالب را با بررسی انتقادی به دولت ارائه دهد و ادارات دولتی می‌بایست امور دولتی را حل و فصل کنند. فکر می‌کنم که در حال و روز کنونی، هنگامی که امور دولتی به گونه‌ای خارق‌العاده پیچیده‌تر شده است، هنگامی که می‌بایست مسائلی را که نظردهی اعضای برنامه ریزی دولتی در آن ضروری است، سراسر در آمیختگی با مسائلی که به چنین کاری در آن نیاز نیست، بازگشوده شود، حتی بیشتر از این، اموری را حل و فصل کنیم که برخی مواد آن نیاز به نظرخواهی برنامه ریزی دولتی دارد و در آمیزش با موادی است که نیازی به چنین کار نیست، به فکر من در حال حاضر باید بسوی افزایش اختیارات برنامه ریزی گام برداریم.

به اندیشه من، این گام، باید چنین باشد که تصمیمات

برنامه ریزی دولتی را مقررات معمولی شوروی نتوانند نادیده انگارند و برای تصمیم مجدد درباره آنها مقررات ویژه‌ای باشد، چنانچه مسأله به دوره اجلاس کمیته اجرایی مرکزی سراسر روسیه ارجاع گردد، مسأله برای تصمیم گیری مجدد، پیرو دستورالعملی ویژه و همخوان و براساس مقرراتی خاص، آماده گردد و برای سنجش این نکته که آیا این تصمیم برنامه ریزی دولتی بایستی لغو گردد یا نه، گزارشهایی تهیه شود و سرانجام برای تصمیم گیری مجدد پیرامون مسأله برنامه ریزی دولتی مهلتهایی ویژه معین گردد و جز اینها.

در این مورد، فکر می‌کنم که می‌توان و باید از رفیق ترسکی استقبال کرد، امانه در مورد صدارت فرد خاصی از پیشوایان سیاسی ما و یا نماینده شورای عالی اقتصاد ملی در برنامه ریزی دولتی و جز اینها. به دید من، در حال حاضر در این مورد، مسأله خصوصی با مسأله اصولی بیش از اندازه بهم بافته شده است. فکر می‌کنم آن حملاتی که اکنون به رفیق کرژیزانفسکی صدر برنامه ریزی دولتی و به رفیق پیاتاکف معاون او به گوش می‌رسد و حملاتی که از دوسو رد و بدل می‌گردد - از يك سواتهام به ملایمت، بی‌ثباتی در رای و سست عنصری بی‌اندازه به گوش می‌رسد و از سویی دیگر اتهام به ناپاکی، قزاق منشی بسیار و کمبود در آمادگی شایسته علمی و جز اینها - . فکر می‌کنم که این حملات، نمایانگر

دو سوی مسأله هستند و بزرگ کردن آنها تا بی نهایت، و اینکه در برنامه ریزی دولتی، ما، به پیوند دادن مساهرانه دو گونه ویژگی نیازمندیم که نمونه یکی از آنها می تواند پیاتا کف باشد و نمونه دیگری، کرژبژانفسکی.

فکر می کنم در رأس برنامه ریزی دولتی باید فردی باشد از يك سو با فرهیختگی علمی و بویژه دارای دانش فنی و با کشاورزی با چند ده سال کار تجربه سنجیده شونده عملی یا در رشته فنی و یا در رشته کشاورزی. فکر می کنم که چنین فردی باید بیشتر دارای تجربه گسترده و استعداد در کشاندن مردم به سوی خویش باشد، تا بر خور داری از ویژگیهای رهبری اداری.

۲۷ دسامبر ۱۹۲۲.

م. و. نوشته است.

لنین

ادامه نامه درباره ویژگی قانونگزاری تصمیمات برنامه ریزی دولتی. ۲۸ دسامبر سال ۱۹۲۲. دیده ام، بسیاری از رفقا که می توانند برسوی کار دولتی تأثیری قاطع داشته باشند، جهت اداری را که بدیهی است در مکان و زمان خود ضروری است و نباید آن را با جهت علمی و در بر گرفتن گسترده واقعیت و استعداد در کشاندن افراد و جز اینها یکی دانست، بزرگتر می نمایانند.

در هر اداره دولتی، بویژه در برنامه ریزی دولتی، پیوند دادن این دو ویژگی ضروری است و هنگامی که رفین کرژبژا-نفسکی به من گفت که وی پیاتا کف را به برنامه ریزی دولتی

آورده و درباره کار با او توافق کرده است، من موافقت کردم، اما از یلگسو تا اندازه ای تردید خود را نگه داشتم و از سوی دیگر گهگاه امیدوار بودم که مادر این جا یافته ای از دو گونه شخصیت دولتی خواهیم داشت. آیا این امید بر آورده شده است یا نه، باید چشم براه باشیم و در آینده به تجربه دریابیم. اما، در اصل، فکر می کنم نمی توان تردید داشت بر اینکه چنین بافت ویژگیها و خاصه ها (افراد، کیفیتها) بی شك برای کار کرد درست ادارات دولتی ضروری است. رهبر اداره دولتی بایستی از استعداد بسیار بزرگ در کشاندن افراد بسوی خود و نیز چنانکه باید و شاید از دانش علمی و فنی برای کار با آنها برخوردار باشد. این، اساس و بنیاد است. بی این، کار نمی تواند درست باشد و از سوپی دیگر، بسیار مهم است که چنین شخصی بتواند رهبر اداری بوده و دستیار و یا دستیارانی شایسته در این کار داشته باشد. گمان نمی رود که پیوند این دو ویژگی در يك فرد دیده شود و نیز گمان نمی رود که نیازی نیز به آن باشد.

ل. ف. نوشته است.

۲۸ دسامبر ۱۹۲۲.

لنین

۶

ادامه یادداشت درباره برنامه ریزی دولتی.

۲۹ دسامبر ۱۹۲۲.

چنین می نماید که برنامه ریزی دولتی ما در کمیسیون کارشناسان، گسترشی همه جانبه می یابد. در این جا، در واقع نیروی اداری باید نیروی یاری دهنده باشد. از دیدگاه اعتبار

این اداره علمی، برنامه ریزی دولتی می بایست ناگزیر تا اندازه ای مستقل و بی وابستگی باشد و آنهم باین شرط که همانا صداقت مندی کارکنانش و تلاش صادقانه آنها در راه اجرای برنامه ساختمان اقتصادی و اجتماعی ماست.

بدیهی است این دو ویژگی اکنون می تواند همچون استثنا بنماید، زیرا بیشتر اداره هایی که به گونه ای طبیعی برنامه ریزی دولتی را پدید آورده اند، بناگزییر با دیدگاه های بورژوازی و اعتقادات بورژوازی آلوده اند. بررسی آنها از از این سوی، می بایست وظیفه چند نفری باشد که می توانند هیأت رئیسه برنامه ریزی دولتی را پدید آورند و این هیأت رئیسه باید از کمونیستها باشد و هر روز بر جریان کار و و درجه وفاداری دانشمندان بورژوازی و سر باز زدن آنها از اعتقادات بورژوازی و نیز برگزار تدریجی آنها به دیدگاه سوسیالیسم، نظارت کند. این کار دوجانبه بازرسی علمی به همراهی کارناب اداری می بایست ایده آل رهبران برنامه ریزی دولتی در جمهوری ما گردد.

۲۲ دسامبر ۱۹۲۲ م.

و. نوشته است.

لنین

آیا بخش کردن کاری که برنامه ریزی دولتی انجام می دهد به چند مأموریت، سودمند است و با اینکه برعکس، باید بکوشیم تا دایره ای از کارشناسان دایمی پدید آوریم که هیأت رئیسه برنامه ریزی دولتی همواره آنان را بیازماید و نیز بتوانند

مجموعه همه مسائلی را که در اختیار آنان است بازگشایند؟ فکر می کنم دومی سودمندتر باشد و دیگر اینکه باید برای کاهش شمار دستورهای موقتی و برخی دستورهای فوری بکوشیم.

۲۲ دسامبر ۱۹۲۲ م.

و. نوشته است.

لنین

نخستین بار در سال ۱۹۵۶
در مجله «کمونیست» ش. ۹
چاپ شده است.
این چاپ از روی متن آثار
و. ای. لنین چاپ پنجم
ج ۴۵، ص ۲۴۹-۲۵۳ است.

۷

برای بخش مربوط به افزایش شمار اعضای کمیته مرکزی
اگر شمار اعضای کمیته مرکزی افزایش یابد، کمیته مرکزی می بایست همچنین در اساس به بازرسی و بهبود دستگاه ما نیز که به هیچ دردی نمی خورد، بپردازد. باید برای این هدف از خدمت کارشناسان بسیار ماهر نیز بهره گیریم و وظیفه معرفی این کارشناسان باید با بازرسی کارگری-دهقانی باشد. چگونگی درهم آمیختن این کارشناسان بازرسی که دانشی بسنده نیز دارند و این اعضای تازه کمیته مرکزی، مسأله ای است که باید در عمل بازگشوده شود.

من بر آنم که بازرسی کارگری-دهقانی (در پی رشد خود و در پی شگفتی ما از رشد آن) بارش آن بود که اکنون می بینیم و آن همانا حالت گذار از کمیسریاهای ملی ویژه به وظیفه ویژه اعضای کمیته مرکزی است؛ از اداره ای که همه

چیز را بازرسی می کند به مجموعه بازرسان کم شمار اما درجه يك که می بایست پاداش خوبی به آنها پرداخت گردد (این، بویژه در روزگار ما که روزگار پرداخت و پاداش است و در شرایطی که بازرسان در خدمت اداره هایی هستند که به کار آنان مزدی بیشتر می دهند. ضروری است).

اگر شمار اعضای کمیته مرکزی چنانکه باید و شاید افزایش یابد و آنان هر سال به یاری چنین کارشناسان بسیار ماهرو معتبر در همه رشته های ویژه اعضای بازرسی کارگری-دهقانی دوره آموزشی ببینند، آنگاه فکر می کنم که ما این وظیفه را که چندی است نتوانسته ایم انجام دهیم، با کامیابی به انجام رسانیم.

پس، نتیجه چنین است - تا ۱۰۰ عضو کمیته مرکزی و نه بیشتر از ۴۰۰-۵۰۰ دستیارانشان - اعضای بازرسی کارگری-دهقانی، که بدستور اینان به کار بازرسی می پردازند. ۲۳ دسامبر ۱۹۲۲ م. و. نوشته است.

لنین

نخستین بار در سال ۱۹۵۶ این چاپ از روی متن آثار و. ای. در مجله «کمونیست» ش. ۹ لنین، چاپ پنجم. ج ۴۵، ص ۲۵۴- چاپ شده است. ۳۵۵ است.

درباره مسأله ملیتها

یا درباره «خودمختاری» ۶ ۳۰ دسامبر ۱۹۲۲.

۶. نامه و. ای. لنین «درباره مسأله ملیتها یا درباره «خودمختاری»» به مناسبت تأسیس اتحاد جماهیر شوروی و درباره مسأله

چنین می نماید، برای آنکه با شوروی بایسته و تندایی شایسته

مناسبات متقابل میان ملل شوروی نوشته شده است. مناقشه در حزب کمونیست گرجستان، میان کمیته حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در سرزمین ماورای قفقاز به سرپرستی گ. ک. ارجونیکیدزه و گروه پ. گ. مدیوانی، سبب بی میانجی نوشتن این نامه لنین بود. کمیته حزبی سرزمین ماورای قفقاز و پیش از آن بوروی (دفتر) کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در قفقاز با پیروی از مشی اصولی به یکپارچگی جمهوریهای ماورای قفقاز دست یافته و با موضع گروه مدیوانی که تلاش داشت به جدایی گرجستان به سود ناسیونالیسم بورژوازی و منشویکها نایل گردد، مخالفت کرده بودند.

کمونیستهای گرجستان در کنگره ها، کنفرانسها و گردهمایی فملان حزبی خود منصفانه این روش مدیوانی و هوادارانش را چون گرایشی به ناسیونالیسم ارزیابی کردند. در همان هنگام از ارجونیکیدزه هم خطایی سخت سرزد. وی نرزش و احتیاطی بایسته در انجام سیاست ملی حزب در گرجستان نشان نداد و در اجرای برخی تدبیرها شتاب به خرج داد و نظر و حقوق کمیته مرکزی حزب کمونیست گرجستان را نادیده گرفت. ارجونیکیدزه در مناسبات متقابل با گروه مدیوانی متانسی بایسته نشان نداد و کار به جایی کشید که پس از توهین یکی از هواداران این گروه، ارجونیکیدزه وی را مورد ضرب قرار داد.

لنین در نامه «درباره مسأله ملیتها یا درباره «خودمختاری»» این عمل ارجونیکیدزه را نکوهش کرد. او چنین می شمرد که کمسیون دزرژینسکی که آنرا کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه به گرجستان فرستاده بود در رسیدگی به «مناقشه گرجستان» چنان که باید دورانز تعصب نبوده است. لنین در نوبت نخست، استالین را همچون دبیر کل کمیته مرکزی مسؤول این کار می داند و خطاهای بزرگی را که از استالین هنگام وحدت دادن به این جمهوریها سرزده است، در نظر دارد. لنین، روش مدیوانی را درباره مسأله فدراسیون ماورای قفقاز روشی می دانست که از ریشه خطاست. اما چون لنین در آن هنگام خطر اساسی را در شورونیسیم عظمت طلبانه می دید و چنین

در مسأله پرآوازه خود مختاری که بگمانم نام رسمی آن مسأله مربوط به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است، مداخله نکرده‌ام، در برابر طبقه کارگر روسیه سخت گناهکار باشم.

تابستان، هنگامی که این مسأله پدید آمد، بیمار بودم و سپس پائیز امید بسیاری بر بهبود خود و بر این نکته بستم که پلنومهای اکتبر و دسامبر به من امکان خواهند داد که در این مسأله مداخله کنم.^۷ اما، در ضمن برای من میسر نگردید که

می‌شود که مبارزه با این شوونیسم بیش از همه بر عهده کمونیستهای ملت فرمانروای پیشین است، توجه خود را به خطاهای استالین، دزرژینسکی و ارجونیکیدزه در «مسأله گرجستان» دوخته است.

لنین، نامه «درباره مسأله ملت‌هایا درباره «خودمختاری»» را پیرامون مهمترین مسأله‌های سیاست ملی حزب نوشته است. او این نامه را دستورالعمل می‌دانست و بدان ارجحی بزرگ می‌نهاد و بر آن بود که اندکی دیرتر آنرا همچون مقاله‌ای منتشر کند. اما چون بیماریش پس از ۶ مارس ۱۹۲۳ بناگهان شدت یافت، فرصت نکرد درباره این نامه دستورنهایی را بدهد. ۱۶ آوریل ۱۹۲۳ ل. ا. فوتیووا نامه و. ای. لنین را به پولیت بوروی کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه فرستاد. در دوازدهمین کنگره حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، این نامه میان هیأت‌های نمایندگی توزیع گردید. پیرو رهنمودهای لنین، لایحه تصمیمات کنگره پیرامون مسأله ملی دچار دگرگونیها و افزودگیهای مهمی شد.

۷. سخن درباره پلنومهای کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در اکتبر و دسامبر ۱۹۲۲ است. مسایل آموزش در اتحاد شوروی در دستور کار این پلنومها بود (پلنوم = گردهمایی همگانی کمیته مرکزی).

در پلنوم اکتبر (در مورد این مسأله) و در پلنوم دسامبر باشم، و بدینسان می‌توان گفت که این مسأله یکسره از کنارم گذشته است.

فرصت یافتم تنها با رفیق دزرژینسکی که از قفقاز آمده و درباره چگونگی این مسأله در گرجستان با من سخن گفته است، گفتگو کنم.

همچنین فرصت یافتم با رفیق زینوویف چندسخنی رد و بدل کنم و بیم خود را درباره این مسأله با وی در میان نهم. درباره آنچه که رفیق دزرژینسکی - کسی که کمیته مرکزی برای «رسیدگی» به رخداد گرجستان در رأس هیأتی به آنجا فرستاده بود - مرا آگاه کرد، می‌توانستم تنها بیم بزرگ خود را ابراز کنم. اگر کار به آنجا کشیده که بنا بر خبری که از رفیق دزرژینسکی شنیده‌ام، ارجحی بزرگ می‌توانسته است به فشار جسمی متوسل شود، می‌توان در نظر مجسم کرد که ما به چه بانلافی در غلظیده‌ایم. چنین می‌نماید که همه این شریککاری «خودمختاری» از ریشه نادرست و بی‌هنگام بوده است.

می‌گویند که یگانگی دستگاه ضروری بوده است. اما این اطمینان بخشیمها از کجا سرچشمه گرفته است؟ آیا سرچشمه‌اش از آنجا نیست که خود دستگاه روسیه را، چنان که در یکی از شماره‌های پیشین یادداشت‌هایم گفته‌ام از تزارسیم

گرفته ایم و تنها اندکی باجهان شوروی آغشته شده است.
شک نیست، می بایست تا هنگامی که می توانستیم
بگوییم از دستگاه خود همچون دستکاهی که از آن ماست
ضمانت می کنیم، از این تدبیر دست بداریم. اما اکنون باید
از روی وجدان عکس آن را بگوییم، که ما آن دستگاهی را
دستگاه خود می نامیم که در واقع سراپای آن برای ما بیگانه
است و همانا ماشینی است بورژوازی و تزاری که برای دگرگون
ساختن آن در پنج سال و هنگامی که هیچ باری از کشورهای
دیگر نرسیده و برتری با «کارهای» نظامیان و مبارزه با قحطی
بوده است، هیچ امکانی نداشته ایم.

در چنین حال و روزی بسیار طبیعی است، «آزادی
جداگشتن از اتحاد (شوروی - م.)» که ما با آن خود را تبرئه
می کنیم کاغذی تهی خواهد بود که نمی تواند از غیر روسهای
روسیه در برابر یورش آن انسان فطری روسی - شووینست عظمت
طلب روس - که در واقع قلدر و زورگو و بورکرات آشنای
روس چنین است، دفاع کنیم. شک نیست که در صد ناچیزی
از کارگران شوروی و شوروی شده در این دریای زباله های
شووینستی عظمت طلبانه روسی چون مگسی در شیر غوطه ور
خواهند شد.

در دفاع از این تدبیر می گویند که کمیسریاهای ملی که
بی میانجی به روانشناسی ملی و فرهنگ ملی وابسته هستند،

اختصاص داده شده اند. اما در این جا این مسأله پدیدار می -
شود که آیا می توان یکسره چنین کمیسریاهایی اختصاص داد
و مسأله دوم اینکه آیا برای دفاع واقعی از غیرروسها در برابر
قلدر واقعی روسی باغمخواری بسنده ای تدبیر اتخاذ کرده ایم
بانه، فکرمی کنم که ما چنین تدبیرهایی اتخاذ نکرده ایم، با
آنکه می توانستیم و موظف به اتخاذ آن بودیم.

فکرمی کنم که شتاب و علاقه استالین به کارهای اداری
و نیز خشم او علیه «سوسیال ناسیونالیسم» کذایی، نقش مهلکی
در این جا داشته است و عموماً خشم در سیاست چنان که معمول
بوده است، تباہ کننده ترین نقشه ها را دارد.

از این نیز بیم دارم که رفیق دزرژینسکی هم که برای
رسیدگی به پرونده «تبهکاریمهای» این «سوسیال ناسیونالیستها»
به قفقاز رفته بود، در این مورد تنها روحیه واقعی روسی
خود را نشان داده باشد (روشن است که بیگانگان روسی شده
همواره در بخش روحیه واقعی روسی، شورش را در می آورند)^۸
و اینکه «دست بلند کردن» ارجونیکیدزه چنان که باید و شاید
نمایانگر بی نظری! همه کمیسیون او بوده است. فکرمی کنم
که هیچ گونه تحریک و حتی هیچ گونه اهانت نمی تواند
توجیهی بر این دست بلند کردن روسی باشد و اینکه رفیق

۸. ف. ا. دزرژینسکی لهستانی و س. ارجونیکیدزه
(اردژونیکیدزه) گرجی بود - م.

دزرژینسکی بی چون و چرا گنهکار است که بر این دست بلند کردن توجهی نکرده است.

ارجونیکیدزه در چشم همه دیگر شهروندان در قفقاز حکومت بوده است. ارجونیکیدزه به آن برافروختگی که وی و دزرژینسکی بدان اشاره کرده اند، حق نداشته است. برعکس، ارجونیکیدزه موظف بوده متانیتی را بکار بندد که هیچ يك از دیگر شهروندان و افزون بر آن کسانی که به تسهکاری «سیاسی» متهم شده اند، بدان موظف نیستند، به کوتاه سخن، سوسیال ناسیونالیستها، شهروندانی بودند که به تسهکاری سیاسی متهم شده اند و همه اوضاع این اتهام تنهایی توانسته است آنرا بر همین روال ارزیابی کند.

در این جامسأله اصولی پراهمیتی خود می نماید: چگونه باید انترناسیونالیسم را درك كرد؟^۹ ۳۰ دسامبر ۱۹۲۲ م. نوشته است.

لنین

ادامه یادداشتها

(ادامه)

۳۱ دسامبر ۱۹۲۲

درباره مسأله ملیتها یا درباره «خود مختاری»

در آثار خود درباره مسأله ملی نوشته ام که طرح کلی تجریدی مسأله درباره ناسیونالیسم، هیچ به کار نمی آید. ضروری است ناسیونالیسم ملت ستمگر و ناسیونالیسم ملت ستم دیده،

۹. سپس در تند نویسی، متن زیر خط خورده است:

«فکر می کنم که رفقای ما این مسأله مهم اصولی را چنان که

باید و شاید در نیافته اند.»

ناسیونالیسم ملت بزرگ و ناسیونالیسم ملت کوچک را تشخیص دهیم.

در مورد ناسیونالیسم دوم می توان گفت که همواره در تجربه تاریخی، ما ناسیونالیتهای ملت بزرگ در فشارهای بیشمار مقصر بوده ایم و افزون بر آن بی آنکه خودمان ببینیم بی اندازه زور می گوئیم و اهانت می کنیم. بسنده است که تنها خاطرات نواحی کرانه ولگا را در این باره یادآور شوم که چگونه نزد ما، بیگانگان را به ریشخند می گیرند، چگونه لهستانها را بجای پولیناک، «پولیاچیشکا» می نامند، چگونه تاتارها را مسخره می کنند و آنان را «کینپاز» (شاهزاده... م.) می خوانند. به او کرایینسها «خاخل» (خاخل یعنی کاکل و این از آنروست که مردان او کرایینی کاکل می گذاشتند... م.) و به گرجی ها و دیگر ملیتهای قفقازی «انسان کاپکازی» می گویند. از اینرو انترناسیونالیسم از سوی ملت ستمگر، یابه اصطلاح «کبیر» (هر چند که تنها با زورگویی کبیر است و تنها چون قلدری کبیر، کبیر است) می بایست نه تنها در مراعات برابری ظاهری ملتها بلکه در چنین نابرابری نیز باشد که آن نابرابری را که برآستی در زندگی پدید می آمد از سوی ملت ستمگر و ملت بزرگ جبران کند. کسی که این را درك نکرده باشد، مناسبات واقعی پرولتاری را نیز بامسأله ملی درك نکرده است و او، برآستی، همچنان با دیدگاه خرده بورژوازی باقی مانده و از اینرو نمی تواند هر آن به سوی

چه چیز برای پرولتاریا اهمیت دارد؟ برای پرولتاریا نه تنها مهم بلکه بسیار ضروری است که حداکثر اعتماد دیگر ملیتها به مبارزه طبقاتی پرولتری، برای وی تأمین گردد. برای اینکار چه چیز ضروری است؟ برای اینکار تنها برابری ظاهری بسنده نیست. برای اینکار باید در هر صورت با رفتار یا با گذشتهای خود در مورد دیگر ملیتها، آن بی‌اعتمادی، آن بدگمانی و آن آزرده‌گیهایی را که در گذشته تاریخی حکومت ملت «عظمت طلب» پدید آورده است، جبران کند.

فکر می‌کنم نیازی نباشد که این را برای بلشویکها، برای کمونیستها بیش از این و مفصلتر از این، روشن سازیم. همچنین فکر می‌کنم در این مورد، نسبت به ملت گرجی آن نمونه آشنا را داریم که در آنجا مناسبات راستین پرولتری، احتیاطی بزرگ، هشیاری و گذشت ما را خواستار است. آن گرجی که با بی‌اعتنایی بدین سوی کار می‌نگرد و یا بی‌اعتنایی اتهام «سوسیال ناسیونالیسم» می‌زند (هنگامی که خودش نه تنها «سوسیال ناسیونال» راستین و واقعی، بل همچنین قلدرخشن عظمت طلب روس نیز هست)، آن گرجی در واقع مصالح همبستگی طبقاتی پرولتری را بر هم می‌زند، زیرا هیچ چیز چون بی‌عدالتی ملی، رشد و تحکیم همبستگی طبقاتی پرولتاریا را باز نمی‌دارد، و

ناسیونالهای «آزرده» نسبت به هیچ چیز چون درک برابری و نسبت به نقض این برابری از سوی رفقای پرولتر خود - هر چند که حتی در اثر بی‌احتیاطی باشد، هر چند که حتی بصورت شوخی باشد - ، تا این اندازه حساس نیستند. از اینرو بهتر است در این باره به سوی گذشت و نرمش نسبت به اقلیتهای ملی، نمک را بیشتر کنیم تا آنکه هیچ نمک نزنیم. از برای این است که در این مورد مصالح بنیادی همبستگی پرولتری و در نتیجه مصالح مبارزه طبقاتی پرولتری از ما می‌خواهد که هیچگاه روشی ظاهری نسبت به مسأله ملی نداشته باشیم و همواره تفاوت حتمی را در مورد پرولتاریای ملت ستم‌دیده (یا کوچک) و در مورد ملت ستمگر (یا بزرگ) بدیده داشته باشیم.

م. و. نوشته است.
۳۱ دسامبر ۱۹۲۲.

لنین

ادامه یادداشتها.

۳۱ دسامبر ۱۹۲۲.

در حال و روزی که پدید آمده است چه گامهای عملی باید برداشته شود؟ نخست آنکه باید اتحاد جمهوریهای سوسیالیستی را نگاهداشت و آن را استوار ساخت، درباره این تدبیر هیچ تردیدی نمی‌تواند در میان باشد. این کار برای ماضی است، هم‌چنانکه برای پرولتاریای کمونیستی سراسر جهان در مبارزه با بورژوازی جهانی و برای دفاع در برابر تحریکات آن ضروری است.

دوم آنکه می‌بایست اتحاد جمهوریهای سوسیالیستی را در مورد دستگاه دیپلماسی نگاهداشت. ناگفته نماند که این دستگاه در ترکیب دستگاه دولتی ما همنا ندارد. ما حتی یکنفر را هم از دستگاه کهنه تزاری که تا اندازه‌ی اعتبار داشته باشد، به آن راه نداده‌ایم. از اینرو، این دستگاه نام دستگاه آزموده شده کمونیستی را به دست آورده است (اینرا جسورانه می‌توان گفت) و به گونه‌ی سنجش ناپذیر و شمار ناپذیر و به اندازه‌ی بیشتر از آنچه که ما بناگزیر می‌بایست در دیگر کمیسریاهای ملی انجام دهیم، از دستگاه کهنه تزاری، بورژوازی و خرده بورژوازی سترده شده است. سوم آنکه باید رفیق ارجونیکیدزه را چنان که سرمشق شود کیفر داد (با اندوهی بسیار می‌گویم که خود از دوستان او هستم و به هنگام مهاجرت در خارج با او کار کرده‌ام)، و نیز رسیدگی به همه مطالب کمیسیون دزرژینسکی را برای اصلاح آن انبوه بزرگ نادرست‌ها و داوریه‌های نامنصفانه که بی‌شک در آنجا هست، به انجام رسانید و یاد دیگر بار این رسیدگی را آغاز کرد. بدیهی است باید استالین و دزرژینسکی را مسؤول سیاسی همه این هیاهوی ناسیونالیستی و عظمت طلبانه راستی روسی دانست.

چهارم آنکه بسایستی مقررات اکیدی درباره‌ی به کار بردن زبان ملی در جمهوریهای ملی که در اتحاد

(شوروی - م.م.) هستند جاری شود و بازرسی این مقررات بویژه بدقت انجام پذیرد، شك نیست که به دستاویز وحدت خدمات راه آهن و به دستاویز وحدت مالیه و جز اینها در دستگاه کنونی ما سوء استفاده‌های بیشماری که یکسره با ویژگی روسی است، رسوخ خواهد کرد. برای مبارزه با این سوء استفاده‌ها بدعتی خاص ضروری است و درباره‌ی صداقت خاص کسانی که دست به چنین مبارزه‌ای می‌زنند نیاز به سخنی هم نیست. در این جا نیاز به قانون دقیقی است که تنه‌املیت‌هایی که در جمهوری معین زندگی می‌کنند می‌توانند آن را تا اندازه‌ای با کامیابی ترتیب دهند. در ضمن نباید به هیچ روی پیش از هنگام، از این توبه کنیم که در نتیجه همه این کارها، در کنگره آینده شوراها به پس بازنگردیم، یعنی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تنها از جهت نظامی و دیپلماسی بگذاریم و در همه دیگر جهات یکسره استقلال کمیسریاهای جداگانه را احیا کنیم.

باید بدیده داشت که پراکندگی کمیسریاهای ملی و ناهماهنگی میان کار آنها در مورد مسکو و دیگر مراکز می‌تواند با اعتبار بسنده حزبی، در صورتی که تا اندازه‌ای با احتیاط و منصفانه بکار رود، از میان برداشته شود. زیانی که می‌تواند از فقدان دستگاههای بهم پیوسته ملی و روسی متوجه دولت ما شود، بسیار کم‌تر و بی‌اندازه ناچیزتر از زیانی است که نه تنها

متوجه ما می‌گردد بلکه متوجه همه انترناسیونال و صدها میلیون مردم آسیا هم می‌گردد که می‌بایست در آینده‌ای نزدیک گام به صحنه تاریخ بگذارند. اگر ما در آستانه این قیام خاور زمین و در آغاز بیدار شدن آن، اعتبار خود را حتی با کوچکترین خشونت و بی‌عدالتی در مورد مردم غیر روسی خود، در میان آنان از دست دهیم. این کار اپورتونیسمی خواهد بود نابخشودنی. ضرورت یکپارچگی علیه امپریالیستهای باختر که از جهان سرمایه‌داری دفاع می‌کنند، خود نکته‌ای است. در این جا نمی‌تواند تردیدی باشد و نیازی به گفتن نیست که من بی‌چون و چرا این تدبیرها را تأیید می‌کنم. اما هنگامی که ما خودمان، هر چند در کارهایی بس بی‌ارزش در مورد اقلیت‌های ستمدیده به مناسبات امپریالیستی در می‌غلطیم و با این کار همه صداقت اصولی خود و همه دفاع اصولی از مبارزه با امپریالیسم را برهم می‌زنیم، نکته‌ای است دیگر. اما فردا روز، در تاریخ جهان چنان روزی است که ملت‌هایی که از امپریالیسم ستم دیده‌اند، بیدار خواهند شد و آن هنگام، هنگامی است که نبرد دراز و دشوار سرنوشت ساز آنان برای رهایی، آغاز خواهد گشت.

۳۱ دسامبر ۱۹۲۲.

م. و. نوشته است.

لنین

نخستین بار در سال ۱۹۵۶ در مجله «کمونیست» ش. ۹ چاپ شده است.

این چاپ از روی متن آثار و. ای. لنین، چاپ پنجم، ج ۴۵ ص ۲۵۶-۲۶۲ است.

کمونیست‌های انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com